

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال ششم، تابستان ۱۳۹۳، شماره مسلسل ۲۰

نقد و بررسی دیدگاه‌های نسبی‌گرا در شناخت «قضایای تحلیلی» و «قضایای ترکیبی»

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۳/۹/۲

احمد ابوترابی *

تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی در فلسفه غرب یکی از پرچالش‌ترین مسائل معرفت‌شناسی غرب به‌شمار می‌آید. این تقسیم مخالفان و موافقان زیادی به خود دیده و با اشکالات فراوانی مواجه شده است. یکی از مهم‌ترین اشکالات به این تقسیم - که اگر اثبات شود، اساس این تقسیم را ویران خواهد ساخت و فواید معرفت‌شناختی آن را به کلی از بین خواهد برد - ادعای نسبی بودن قضایای تحلیلی و ترکیبی است. از آنجاکه ملاک این اشکال قضایای مشابه آن را در فلسفه و منطق مسلمانان دربرمی‌گیرد، این اشکال اهمیت ویژه‌ای دارد.

ادعای نسبی بودن قضایای تحلیلی و ترکیبی تقریرهای مختلفی دارد. تقریرهای مختلف این اشکال از سوی ابرهارت، ماس، بنت، لوئیس، وایزمن و اسمیت مطرح شده است.

در این مقاله، نخست، تقریرهای این فیلسوفان تبیین شده و سپس، به همه تقریرها پاسخ داده شده است و در پایان، نشان داده شده است که قضایای تحلیلی و ترکیبی بر اساس مبانی درست معرفت‌شناختی نسبی نیستند.

واژگان کلیدی: قضایای تحلیلی، قضایای ترکیبی، نسبی‌گرایی معرفت،

مطلق‌گرایی معرفت، قضیه، جمله، گزاره.

* استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مقدمه

تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی و تقسیمات فرعی‌تر و کاربردهای هریک از آنها از مسائل مهم معرفت‌شناسی و فلسفه تحلیلی است. (سرل، ۱۳۸۰: ۲۱۴ و ۲۲۳؛ استرول، ۱۳۸۳: ۹-۱۰) این تقسیم از جنجالی‌ترین تقسیمات قضایا در معرفت‌شناسی غرب به‌شمار می‌آید، به‌گونه‌ای که شاید نتوان هیچ زاویه‌ای از زوایای این موضوع را بدون اختلاف انظار دانست.

برخی از دیدگاه‌ها و اشکالات در باب این تقسیم از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. از جمله مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اشکالات در باب تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی اشکالاتی‌اند که درصدد اثبات «نسبی بودن» قضایای تحلیلی و ترکیبی‌اند.

این سنخ اشکال، اگر اثبات شود، نه تنها اساس این تقسیم را ویران ساخته، کارایی‌های آن را بکلی از بین خواهد برد، بلکه تقسیم‌های مشابه آن را در منطق و فلسفه مسلمانان، مانند تقسیم قضایا به حمل اولی و حمل شایع صناعی و تقسیم تصدیقات به بدیهی و نظری، به لحاظ معرفت‌شناختی تحت تأثیر قرار خواهد داد. از این‌رو، در این نوشته، در پی این هستیم تقریرهای مختلف این اشکال را بیان و به آنها پاسخ دهیم.

مفهوم‌شناسی

۱. تحلیلی و ترکیبی

پیش از ورود به اصل بحث و بیان اشکالات، لازم است خاطر نشان سازیم که قضایای تحلیلی و - به پیروی از آن - قضایای ترکیبی چهار تعریف دارند. این چهار تعریف را، به لحاظ گستره مصادیق آنها می‌توان «تحلیلی به معنای أخص»،

«تحلیلی به معنای خاص»، «تحلیلی به معنای عام» و «تحلیلی به معنای اعم» نامید. (رک. ابوترابی، ۱۳۸۷: ۱۱-۶۰)

مراد از تحلیلی به معنای اخص «تحلیلی به معنای کانتی» است که طبق آن، قضیه تحلیلی قضیه‌ای است که محمول آن عین موضوع یا مندرج در موضوع [یعنی از ذاتیات] آن باشد. (kant, 1965:48; kant, 2004: 160) تحلیلی به معنای اخص، قضیه‌ای است که محمول آن عین موضوع یا مندرج در موضوع [یعنی از ذاتیات] آن و یا از لوازم بین معنای موضوع باشد. (رک. حسین زاده، ۱۳۸۶: ۴۷ و ۶۳-۶۵) طبق این تعریف، قضایایی مانند «عدد چهار زوج است» نیز تحلیلی خواهد بود. مراد از تحلیلی به معنای عام قضیه‌ای است که علاوه بر آنچه در معنای خاص تحلیلی بیان شد، لوازم سلبی بین را نیز شامل می‌شود. بر این اساس، قضیه تحلیلی قضایای سالبه و کاذبه را نیز دربرمی‌گیرد و طبق این معنا، قضایای سالبه‌ای مانند «هیچ سبزی، سفید نیست» و قضایای کاذبه‌ای مانند «هر سبزی قرمز است» - که کذب آن از تحلیل به دست آمده - نیز تحلیلی خواهد بود. (ابوترابی، ۱۳۸۷: ۵۱) مراد از تحلیلی به معنای اعم قضایایی است که محمول آنها عین موضوع یا مندرج در آن یا از لوازم بین یا غیر بین موضوع باشد. طبق این تعریف، همه قضایای برهانی نیز تحلیلی به‌شمار می‌آیند. (Hume, 1991:71; Ayer, 1949:18)

همان‌گونه که به زودی معلوم خواهد شد، هر چند فیلسوفان غرب، اشکال نسبی بودن معرفت به قضایای تحلیلی و ترکیبی را تنها با توجه به معنای اول تحلیلی یعنی معنای کانتی مطرح کرده‌اند، ملاک آن هر چهار معنا را دربرمی‌گیرد. ۲. «نسبی بودن»

مراد از نسبی بودن قضایای تحلیلی و ترکیبی در این بحث این است که

قضایایی وجود دارند که از جهتی تحلیلی و از جهتی دیگر ترکیبی به‌شمار می‌آیند، بدین معنا که یک قضیه ممکن است برای یک فرد تحلیلی و برای دیگری ترکیبی باشد و یک قضیه حتی برای یک فرد در دو زمان نیز، با توجه به تفاوت لحاظ یا تفاوت دانش وی، می‌تواند هم تحلیلی و هم ترکیبی باشد. یادآوری این نکته نیز مناسب است که اشکال «نسبی بودن قضایای تحلیلی و ترکیبی» یکی از اشکالاتی است که ذیل اشکال «فقدان مرز قاطع معنایی میان تحلیلی و ترکیبی» بیان شده است. این اشکال با دو مبنا مطرح شده است: مبنای نخست نسبی بودن همه یا برخی از مفاهیم به‌کاررفته در قضایای تحلیلی و ترکیبی و مبنای دیگر عدم امکان تعریف دقیق مفاهیم و به‌طور کلی نفی معنا در مفاهیم متافیزیکی، که کواین آن را مطرح ساخته است (Quine, 1963: 20-46). ما در اینجا تنها درصدد بررسی این موضوع با مبنای نخست آن، یعنی نسبی بودن مفاهیم، هستیم.

دیدگاه‌های نسبی‌گرایانه تحلیلی و ترکیبی

ادعای نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی از زمان کانت مطرح بوده است و تاکنون نیز بسیاری از شارحان و ناقدان کانت آن را پذیرفته و به تبیین آن پرداخته‌اند. (رک. غفاری، ۱۳۸۶: ۱۳۰-۱۵۶) برخی از مهم‌ترین کسانی که تاکنون نسبی بودن این دو گونه قضیه را مطرح ساخته‌اند عبارت است از: ابرهارت، ماس، بنت، لوئیس، وایزمن و کمپ اسمیت.

دیدگاه ابرهارت و ماس

اشکالات «ابرهارت»^۱ و «ماس» به فلسفه نقادی کانت و مبانی آن از اولین

1 . Johann August Eberhard

اشکالات به فلسفه کانت به‌شمار می‌آید. (رک. کانت، ۱۳۸۳) ماس درباره تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی می‌گوید: «به‌جز احکامی که به‌صورت روشن یکسانی و اتحاد مفهوم موضوع و محمول را بیان می‌کنند یا تکرار معلوم‌اند، هر حکم ترکیبی برای یک شخص ممکن است نسبت به شخص دیگر یا نسبت به همان فرد در زمانی دیگر تحلیلی باشد، زیرا - همان‌گونه که ابره‌ارت گفته است - یک حکم خاص ممکن است دانش یک فرد را افزایش دهد، و حتی دامنه اطلاعات یک شخص در یک زمان معین در تحلیلی بودن یا ترکیبی بودن برای او تأثیر دارد.»

بنابراین، تقسیم کانت و تعریف وی از تحلیلی و ترکیبی فاقد کلیت و اطلاق لازم است و چنین مفاهیمی ضابطه واقعی برای تشخیص ندارند و، در نتیجه، نمی‌توان آنها را دارای اهمیت فلسفی دانست.

ماس دو پاسخ ممکن به این اشکال را مطرح می‌سازد و سپس آنها را رد می‌کند: پاسخ اول این است که ممکن است بتوانیم در ابتدای امر، ویژگی‌های اولیه و شاخصه‌های ذاتی مربوط به یک موضوع را مشخص سازیم و، سپس، بر اساس همین مفاهیم - که از پیش، مجموعه آنها را همان موضوع دانسته‌ایم و همه یا بعضی را به موضوع نسبت داده‌ایم - قضایای تحلیلی را از ترکیبی بازشناسیم. ماس، در رد این پاسخ می‌گوید: اما روشن است که ویژگی‌های اولیه و ذاتی دانستن یک مفهوم برای یک موضوع نیز خود نسبی است، یعنی با توجه به شرایط متفاوت افراد و اطلاعات آنها و کشف واقعیات مربوط به موضوعات متفاوت خواهد شد.

پاسخ دوم وی این است که ممکن است بتوانیم از طریق تعریف موضوع

قضیه مرز تحلیلی و ترکیبی را کاملاً مشخص سازیم.

او این پاسخ را نیز نادرست می‌داند، چراکه تعاریف یا واقعی (حقیقی) اند یا اسمی. تعاریف اسمی قطعاً مراد کانت نیستند، زیرا در تعاریف اسمی، مفاهیم مربوط به ویژگی‌های ناشی از ذات و ماهیت [یعنی لوازم موضوع] وجود دارند و در این صورت، قضایای ریاضی مانند قضیه «مجموعه زوایای یک مثلث برابر دو قائمه است» نیز تحلیلی خواهد بود، درحالی‌که قطعاً کانت این‌گونه قضایا را تحلیلی نمی‌داند. پس، باید به سراغ تعاریف حقیقی برویم. اما در این صورت، این اشکال برمی‌گردد که شناخت حقیقت یک شیء، در شرایط مختلف و برای افراد مختلف متفاوت است.

بنابراین، مراجعه به تعاریف نیز مشکلی را حل نمی‌کند، مگر آنکه تعریف قضیه تحلیلی را مطابق با دیدگاه ابره‌ارت به ویژگی‌های مرتبط با ذات شیء تعمیم دهیم که در این صورت از تعریف کانت خارج شده‌ایم. (کانت، ۱۳۸۳:

۱۵-۹۰)

دیدگاه بنت

تقریر دیگر از نسبی بودن قضایای تحلیلی تقریر یکی دیگر از شارحان و ناقدان کانت به نام «جانانان بنت»^۱ است. بنت تقریر خود را در مقام اشکال بر دوقسمی بودن تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی، یعنی برای اثبات جامع و مانع نبودن این تقسیم، بیان می‌کند. اما این اشکال او، به بیان دیگر، ادعای نسبی بودن قضایای تحلیلی و ترکیبی است. البته، بنت تصریح می‌کند که من می‌پذیرم که این دوگانگی درباره همه قضایای تحلیلی صادق نیست، زیرا قضیه‌ای مانند «همه»

1. Jonathan Bennett.

اجسام دارای امتدادند» به هر حال تنها تحلیلی است. (Bennett, 1996:4-8) توضیح آنکه «بنت» می‌گوید: تفاوت تحلیلی و ترکیبی، در واقع، تفاوت دو حکم نیست، بلکه تفاوت دو تقریر از گزاره‌های خبری است، زیرا یک واژه از یک جمله خبری ممکن است دارای دو معنای هم‌سطح باشد که، طبق یکی از آنها، گزاره تحلیلی و، طبق معنای دیگر، ترکیبی باشد. او تفاوت گزاره تحلیلی و ترکیبی را به تفاوت دو راکت دست راست و دست چپ در بازی تنیس تشبیه می‌کند که هر کدام از آنها می‌توانند به جای دیگری به کار روند اما در واقع، هیچ‌گونه تفاوت واقعی میان آنها نیست.

وی برای اثبات این مطلب به مفهوم واژه «Want» (خواستن) تمسک می‌جوید و می‌گوید: نمی‌توان گفت حکم به اینکه "آنچه یک انسان به صورت اختیاری انجام می‌دهد [یعنی می‌خواهد]، چیزی است که او می‌خواهد" تحلیلی است، زیرا دو معنای مختلف از واژه "خواستن" می‌توان داشت. (Ibid: 4-8)

به نظر می‌رسد مراد بنت این است که خواستن گاهی به معنای «عمل اختیاری با رضایت درونی» و گاهی به معنای «عمل اختیاری از روی کراهت» است. پس، ممکن است انسان چیزی را بخواهد که نمی‌خواهد. با این بیان، یک گزاره با دو تقریر می‌تواند هم تحلیلی و هم ترکیبی باشد و میان تحلیلی و ترکیبی مرز قاطعی نیست.

به تعبیر دیگر، می‌توان گفت: گزاره‌ای را که بنت مثال می‌زند، طبق دیدگاه خود او، «نه تحلیلی- نه ترکیبی» است. سیاق کلام بنت نشان می‌دهد که هدف او بیان ایرادی بر اصل تقسیم گزاره‌ها به تحلیلی و ترکیبی است. اما همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم، این اشکال او، به بیان دیگر، ادعای نسبی بودن قضایای

تحلیلی و ترکیبی است. یکی از مبانی بنت در این اشکال این است که ترکیبی و تحلیلی صفت احکام است، نه قضایا. با ذکر این مبنا، گویا بنت می‌خواهد بگوید احکام نمی‌توانند از دو جهت دو گونه باشند، درحالی‌که در قضایا چنین امکانی هست. (*Ibid: 5*)

دیدگاه لوئیس

یکی دیگر از شارحان و ناقدان کانت به نام «وایت بک لوئیس» نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی را با تقریر دیگری مطرح کرده است. وی برای بیان مقصود خود از واژه «arbitrariness» که به معنای تحکمی بودن، تابع اختیار و قراردادی بودن، و دل‌خواهی بودن است بهره برد و درصدد بیان این ادعاست که تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی بیان وضعیت عالم واقع نیست، بلکه بیان وضعیت اذهان انسان‌هاست و تابع شرایط افراد و دست‌کم وابسته به دانش و اطلاعات افرادی است که قضیه‌ای را تصور کرده‌اند. وی می‌گوید: «این ادعا شاهی در سخن خود کانت نیز دارد، چراکه او خود بر این باور بود که اگر کسی موضوعی را به صورت کامل بشناسد، احکام ترکیبی او به تحلیلی تبدیل خواهند شد.»

(*Lewis, 1992: 347*)

شایان ذکر است این ادعای منسوب به کانت، مانند عباراتی است که در آثار لایبنیتز وجود دارد که می‌گوید: «اگر کسی، از پیش، همه ویژگی‌ها و حوادث مربوط به حضرت آدم عليه السلام و فرزندان او را بداند همه قضایای مربوط به انسان‌ها برای وی تحلیلی خواهند بود.» (*Leibniz, 1997: 49 & 57*)

دیدگاه وایزمن

یکی دیگر از اشکالاتی که بر تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی شده است و لازمه آن ادعای نسبی بودن مفهوم تحلیلی و ترکیبی است اشکال «وایزمن» است.

وی می‌گوید: یکی از دلایل قانع‌کننده نبودن تمایز میان تحلیلی و ترکیبی این است که در همه جا نمی‌توان مرز قاطعی میان تحلیلی و ترکیبی ایجاد کرد، زیرا قضایایی وجود دارند که به آسانی نمی‌توان گفت تحلیلی‌اند یا ترکیبی. مثلاً، قضیه «من با چشمانم می‌بینم» این گونه است، زیرا: از یک سو، چشم چیزی است که با آن می‌بینیم و در معنای «چشم من» معنای «چیزی که با آن می‌بینم» به نحوی مندرج است. با این بیان، این گزاره تحلیلی است. از طرف دیگر، گفتن اینکه «من با چشمانم می‌بینم» گزارش از یک واقعیت بیرونی است که ممکن است صادق نباشد. پس، این گزاره تحلیلی نیست. از این رو، می‌توان گفت: چنین گزاره‌هایی نه تحلیلی‌اند نه ترکیبی. (Edwards, 1972:v.1, 108) با بیانی دیگر، می‌توان گفت چنین قضایایی از جهتی تحلیلی و از جهتی دیگر ترکیبی‌اند.

«والش» - از شارحان کانت - به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد که وایزمن نتوانسته است تفاوت کاربرد جملات را تشخیص دهد، زیرا یک جمله ممکن است دو نوع کاربرد داشته باشد: در یک کاربرد، گزاره‌ای تحلیلی و در کاربردی دیگر، ترکیبی باشد. تفاوت دو کاربرد، دلیل بر نادرستی اصل تمایز نیست. (*Ibid*)

دیدگاه اسمیت

کمپ اسمیت^۱ نیز - که از مترجمان معروف و از شارحان و ناقدان اثرگذار آثار کانت به‌شمار می‌آید - از مدعیان نسبی بودن قضایای تحلیلی و ترکیبی است، اما تفسیر او از نسبت این دو قضیه با تقریرهای پیشین اندکی تفاوت دارد، زیرا مبنای اساسی باور او به نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی نسبی بودن همه مفاهیم است.

1. Norman Kemp Smith.

وی دیدگاه خود را در ضمن چند ادعای ذیل بیان می‌کند:

۱. کانت هم مانند لایبنیتز می‌پذیرد که ارتباط وثیقی میان مفاهیم وجود دارد. این ارتباط به‌گونه‌ای است که می‌توان گفت هیچ مفهومی از مفهوم دیگر استقلال کامل ندارد، هرچند مفاهیم را در نگاه نخستین، در نهایت اختلاف با یکدیگر ببینیم.

۲. ارتباط مفاهیم با یکدیگر گاهی کاملاً مستقیم است که در این صورت قضیه‌ای که با آنها به‌وجود می‌آید تحلیلی محض نام می‌گیرد و گاه چنان غیرمستقیم و با واسطه است که قضایای متشکل از آنها را ترکیبی به‌شمار می‌آوریم. ۳. برقراری ارتباط میان مفاهیم معمولاً به‌وسیلهٔ گزاره‌هایی که با دو مقولهٔ متضایف «جوهر» و «عرض» بیان می‌شوند صورت می‌گیرد.

ظاهراً مراد اسمیت این است که ارتباط و اتحاد مفاهیم معمولاً به‌وسیلهٔ گزاره‌های حمله‌ای که موضوع آنها به‌منزلهٔ جوهر و محمول آنها به‌منزلهٔ عرض است بیان می‌شوند.

۴. برای دستیابی به نحوهٔ ارتباط‌های غیرمستقیم میان مفاهیم و برای توجیه قضایایی که در آنها ارتباط مفاهیم مستقیم نیست باید از حدود مفهومی و درونی قضایا گذشت و به عالم نظام‌مند تجربی مراجعه کرد. به همین دلیل، کانت نیز همهٔ اصول بنیادین را تجربی و ترکیبی می‌داند و ترکیبی بودن را، به‌حق، دلیل نامعتبر بودن آنها نمی‌شمرد.

ظاهراً مراد اسمیت این است که مستند اصلی ارتباط مفاهیم و راه کشف آنها مراجعه به عالم تجربه است.

۵. اگر ادعاهای فوق - به‌ویژه ادعای اخیر - درست باشد، درستی باور به

امکان قضایای کاملاً تحلیلی را متزلزل می‌سازد، چه آنکه بر این اساس، تحلیلی بودن تابع شرایط و شناختی است که از مراجعه به عالم تجربه به دست می‌آید.

اسمیت برای اثبات ادعاهای فوق، به دو دسته مثال تمسک می‌جوید:

۱. ابتدا به دو قضیه‌ای مثال می‌زند که کانت یکی از آنها را تحلیلی و دیگری را ترکیبی می‌داند. وی می‌گوید: «در نگاه نخست، ما هم به کانت حق می‌دهیم که قضیه «اجسام دارای امتدادند» را تحلیلی و قضیه «اجسام دارای وزن هستند» را ترکیبی بداند، اما اگر عمیق‌تر بنگریم، روشن می‌شود که هر دو این قضایا در صورتی صادق‌اند که این نظریه را در مورد وجودهای مادی بپذیریم که "ماده باید وجود پراکنده‌ای داشته باشد تا اجزای آن بتوانند از طریق نیروی جاذبه متقابل ویژگی وزن داشتن را به دست آورند." بنابراین، تفاوتی ماهوی میان دو قضیه‌ای که کانت یکی را تحلیلی و دیگری را ترکیبی می‌داند نیست.»

۲. مثال دیگر اسمیت قضیه‌ای است که کانت آن را مصداق قطعی ترکیبی پیشین می‌داند. وی می‌گوید: «قضیه $۱۲ = ۵ + ۷$ نیز همین مشکل را دارد. گویا کانت هرکدام از این سه مفهوم را مستقل به حساب آورده و از آنها مفهومی کاملاً جدا و مستقل فهمیده است، درحالی‌که آشکارا می‌توانیم آنها را به شکل مفاهیمی مختلف اما مرتبط بدانیم که باهم نظام شمارش را ایجاد می‌کنند. البته، می‌پذیریم که این قضیه ($۱۲ = ۵ + ۷$) قضیه‌ای همانی بديهی نیست، اما چنان هم نیست که بگوییم ترکیبی محض است و تنها باید با شهود تبیین شود.»

وی ادامه می‌دهد: «البته، همین‌که کانت قضایای تجربی را فاقد ضرورت

به‌شمار می‌آورد، مبنای وی را نیز ویران می‌سازد.»

ظاهراً مراد اسمیت از این عبارت این است که، از یک سو، کانت می‌پذیرد که

برای فهم ارتباط مفاهیم باید فراتر از مرز مفاهیم رفت و به عالم تجربه رجوع کرد و، از سوی دیگر، قضایای تجربی را ضروری نمی‌داند، درحالی‌که قضیه تجربی وقتی صادق است که همه اذهان ما شرایط یکسان آن را به صورت امری ضروری بپذیرد. (Kemp smith, 1992: 38-40)

پاسخ برخی از فیلسوفان غرب

مناسب است پیش از بررسی این دیدگاه‌ها برخی از پاسخ‌های مطرح‌شده به این اشکال (اشکال نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی) را در فلسفه غرب مطرح سازیم.

پاسخ والش

والش در پاسخ به اشکال بنت دربارهٔ دوجهی بودن برخی گزاره‌ها، یعنی امکان تحلیلی و درعین حال ترکیبی بودن آنها، می‌گوید: «امکان دو نوع کاربرد در یک جمله دلیل نادرستی اصل تمایز کانت نیست.» (Edwards, 1972: 108) این پاسخ مشابه پاسخی است که ما پس از این با فرق گذاشتن میان گزاره، قضیه و جمله به دیدگاه بنت خواهیم داد.

پاسخ اوینگ

اوینگ نیز در پاسخ به اعتراض نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی می‌گوید: «نکته مهم در این تقسیم این است که وقتی یک حکم را صادق می‌دانیم، چگونه به صدق آن پی می‌بریم؟ آیا صدق آن به این دلیل است که محمول قضیه، طبق تعریف، بخشی از معنای موضوع است یا دلیل دیگری دارد؟ اوینگ تأکید می‌کند مراد از تعریف در تحلیلی تعریفی نیست که از احکام ترکیبی و تجربی به‌شمار می‌آید.» (Ewing, 1938: 19-20)

به نظر می‌رسد مراد اِوینگ این است که تعریف دو مرحله دارد: اگر تعریف در مرحله‌ای باشد که به همراه معنای موضوع فهمیده شود، گزاره تحلیلی است و اگر هنوز به این مرحله نرسیده باشد و در مرحله بیان تجربه و در مقام کشف اجزای مفهومی از راه تجربه باشیم، قضیه ترکیبی است. به بیان دیگر، مراد اِوینگ این است که اشکال نسبی بودن به تقسیم کانت، درواقع، مربوط به مقام مصداقیابی است که ربطی به اصل تمایز ندارد.

نقد و بررسی

درباره دیدگاه‌های قایل به نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی چند نکته درخور توجه است:

۱. در جای خود اثبات شده است که هر نوع قضیه بدیهی و برهانی به‌نوعی ریشه در پذیرش تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی به یکی از معانی چهارگانه دارد (رک. ابوترابی، ۱۳۸۶: ۲۹۳-۳۰۸) و نسبی دانستن قضایای تحلیلی به‌نوعی به معنای قبول نسبییت در همه حوزه‌های علوم بشری است، چه آنکه ادله اقامه‌شده بر نسبییت مفهوم تحلیلی و ترکیبی اختصاص به تحلیلی به معنای کانتی - یعنی تحلیلی به معنای اخص - ندارد بلکه همه معانی چهارگانه تحلیلی را دربرمی‌گیرد. این در حالی است که ادعای نسبی بودن همه معارف بشری ادعایی خودشکن و قطعاً نادرست است.

نسبی بودن «ذاتی» و «عرضی»

البته، «ذاتی بودن» و «عرضی بودن» - که از مفاهیم اصلی در تعریف قضایای تحلیلی و ترکیبی اند - خود می‌توانند نسبی باشند، چه آنکه «ذاتی بودن» به معنای «مقوم مفهومی بودن» است و مقوم مفهوم بودن به نوعی تابع مفهومی است که در ذهن لحاظ شده است. بنابراین، ذاتی بودن و نبودن تابع اعتبار ذهن و گاهی

احاطه ذهن به معناست. برای مثال، هرچند «ضاحک بودن» برای مفهوم انسان «عرضی» است، همین مفهوم برای مفهوم «انسان ضاحک» و مفهومی که از «این شخص ضاحک» انتزاع می‌شود ذاتی است. به علاوه، هر یک از عرضیات نیز خود دارای ذات‌اند و می‌توانند دارای ذاتیاتی باشند. مثلاً، هر یک از مقومات مفهوم رنگ قرمز از ذاتیات آن است، برخلاف جوهر و عرض که نمی‌توانند نسبی باشند.

اما باین همه، نسبی بودن آنها به سبب تغییر شرایط آگاهی انسان‌ها نیست، بلکه به دلیل مرز قراردادی برخی مفاهیم است که با توجه به نیازها مشخص می‌شوند، و لازمه این گونه نسبیت از بین رفتن ارزش فلسفی و منطقی تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی نیست، درحالی که نسبی بودن قضایای تحلیلی مستلزم قطع ارتباط ذهن و خارج و نسبیت و شکاکیت در همه معارف است.

۲. همان‌گونه که پیش از این در مقام بیان دیدگاه «بنت» اشاره کردیم، برخی از ادعاهای مربوط به نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی ریشه در بی‌توجهی به تفاوت قضیه، گزاره و جمله دارد، چه آنکه جمله - برخلاف قضیه و گزاره - می‌تواند با توجه به تفاوت دو لحاظ، دارای دو حکم - یعنی دربردارنده دو قضیه یا دو گزاره - باشد و این برای اصل تقسیم مشکلی ایجاد نمی‌کند، چون هر حکم ویژگی‌های مخصوص خود را دارد.

برای تبیین بهتر این پاسخ مناسب است به دیدگاه برخی از این فیلسوفان

غرب در این باره اشاره‌ای کنیم:

برخی از فیلسوفان غرب بر این باورند که ممکن است جمله معنای روشن و مشخص نداشته باشد و مفاد آن خبری نباشد. بر اساس این نظر، یک جمله

می تواند مبهم باشد یا به جهت ابهام در عبارت، در دو معنا به کار رود و همچنین جمله می تواند انشایی باشد، برخلاف «گزاره» که قوام آن به گزارش بودن و خبر بودن است. بنابراین، گزاره‌ها باید مکتوب یا ملفوظ باشند، برخلاف قضایا که هر چند مفاد و معنای خبری دارند لازم نیست به صورت خبر بیان یا نوشته شوند، چون قوام قضیه به وجود موضوع، محمول و حکم ایجابی یا سلبی و تصور شدن این معنا در ذهن است؛ (see: Hospers, 1967: 78-80; Haack, 1980: 75-78) پس، لازم نیست مکتوب یا ملفوظ باشند.

بنابراین، جملات می توانند مبهم باشند و معنای دقیق واژه‌های آنها معلوم نباشد و عباراتی که تاب تحمل دو معنا دارند یک جمله‌اند. اما گزاره‌ها (جملات خبری) باید حاوی گزارشی مشخص از عالم واقع باشند و قضایا باید حاکی از واقعیتی باشند.

با توجه به این تبیین راهگشا میان جمله و گزاره و قضیه، به آسانی می توان به اشکالات مطرح از سوی بنت و وایزمن پاسخ داد.

بر این اساس، عباراتی مانند «من با چشمانم می بینم» یک جمله اما دو گزاره و دو قضیه است. به بیان دیگر، اگر معنای آن این باشد که «چشم من وسیله دیدن من است و می توانم با آن بینم»، این گزاره تحلیلی است، هر چند همین عبارت نیز می تواند دو معنا یا بیشتر داشته باشد. و اگر معنای آن این باشد که «من در حال استفاده از چشمان خود هستم» گزاره‌ای ترکیبی است، چون چشم بودن برای من مستلزم دیدن بالفعل من با آن نیست. اما همین جمله معمولاً در مقام کاربرد برای متکلم تنها یک قضیه را به ذهن می آورد و برای مخاطب از طریق قرینه می تواند یک قضیه را به ذهن آورد که آن قضیه یکی از دو جمله بالاست،

نه هر دو آنها.

اما اگر منشأ این دیدگاه و ایزمن اعتقاد وی به دیدگاهی باشد که قضیه را محتوای کلی جمله می‌داند (*Haack, 1980: 77*) و مثلاً دو گزاره «چشم می‌بیند» و «با چشمت نگاه کن» را یک قضیه می‌داند، این دیدگاه نادرست است، زیرا قضیه امری ذهنی است که با موضوع و محمول و نسبت و حکمی مشخص فهمیده می‌شود و دو جمله فوق دو گزاره و دو قضیه متفاوت‌اند؛ در جای خود تبیین کرده‌ایم که مقسم تحلیلی و ترکیبی قضایا می‌باشند. (رک. *ابوترابی، ۱۳۸۶: ۷۹-۹۲*) با توجه به این دیدگاه، این‌گونه اشکالات به این تقسیم وارد نیست.

مطابق با تقریر فوق، بیجا بودن اشکال بنت نیز معلوم می‌شود، زیرا عبارتی مثل «آنچه را من به صورت اختیاری انجام می‌دهم آن را خواسته‌ام» یک حکم با دو معنای ممکن است؛ این حکم می‌تواند دو قضیه باشد، بدین معنا که اگر «خواستن» را به معنای «اراده» و اراده را به معنای «عدم جبر فلسفی» بگیریم، این قضیه تحلیلی است و اگر خواستن را به معنای «عدم اکراه» به کاربریم، ترکیبی است، چون اختیار اعم از خواستن اکراهی یا غیراکراهی است.

اگر این نکته را از محقق طوسی در *اساس الاقتباس* به یادآوریم که ملاک تعدد قضیه تعدد صدق و کذب است (طوسی، ۱۳۲۶: ۶۶-۶۷) این مشکل نیز حل می‌شود، چون در اینجا هریک از دو قضیه با توجه به محتوایش باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد تا معلوم شود تحلیلی است یا ترکیبی.

بنابراین، در جمع دیدگاه بنت سه اشکال وجود دارد:

أ. ادعای وی مبنی بر اینکه «مراد کانت حکم است نه قضیه» نادرست است، چه آنکه در جای خود بیان کرده‌ایم که هرچند کانت احکام را مقسم قضایای

تحلیلی و ترکیبی قرار داده است، مراد او از حکم چیزی مقابل قضیه نیست. از این رو، گاهی خود وی نیز به جای حکم واژه قضیه را به کار می‌برد. (ربک، ابوترابی، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۱)

ب. اینکه بنت تصور کرده «یک قضیه می‌تواند دو حکم داشته باشد» نادرست است، زیرا ملاک یک قضیه بودن یک حکم داشتن آن است و از این جهت تفاوتی میان حکم و قضیه نیست.

ج. اشکال و نمونه‌های نقض وی در مورد جملات است، در حالی که یک جمله می‌تواند مشتمل بر دو حکم و قضیه باشد و هر کدام از آنها تحلیلی یا ترکیبی باشند و این مستلزم جمع تحلیلی و ترکیبی در یک قضیه یا در یک حکم نیست.

۳. در پاسخ به دیدگاه کمپ اسمیت درباره نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی، باید گفت: ادعای وی بر نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی چنان اطلاق دارد که گویا میان مفاهیمی که بر یک مفهوم قابل حمل‌اند و مفاهیمی که قابل حمل بر آن نیستند، هیچ مرز واقعی وجود ندارد و بر اساس ادعای وی، در آینده‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر، ممکن است هر مفهومی بر هر مفهومی دیگری حمل شود. لازمه این ادعای وی این است که هر مفهومی بر هر مفهومی دیگر ذاتاً ممکن باشد. این سخن نیز به معنای بهم ریختگی نظام معرفتی بشر و مستلزم نسبییت مطلق در معرفت است و پیامدهای خود را دارد.

۴. از سخنان کمپ اسمیت، دو دلیل بر این ادعای بزرگ قابل استفاده است: یکی امکان حمل هر مفهومی بر هر مفهومی در گزاره‌های اتحادی حملی، و دیگری احتمال کشف ارتباط مفاهیم به ظاهر بی‌ارتباط در پیشرفت‌های تجربی

آینده.

در پاسخ به این دو دلیل می‌توان گفت:

أ. هر حمل اتحادی - که در منطق به آن قضیهٔ حملی گفته می‌شود و در برابر قضیهٔ شرطی قرار دارد - به معنای اتحاد مفهومی موضوع و محمول - که قوام قضیهٔ تحلیلی به آن است - نیست، چه آنکه «اتحاد» آنگاه که دربارهٔ قضایای تحلیلی به‌کار می‌رود به معنای اندراج مفهوم محمول در موضوع یا ارتباط انفکاک‌ناپذیر موضوع و محمول است. این در حالی است که اتحاد در حمل اعم از ارتباط مفهومی و مصداقی و اعم از ارتباط اتفاقی و ضروری و حتی اعم از قضیهٔ صادق و کاذب است. اما گویا کمپ اسمیت به تفاوت دو معنای اتحاد در این دو بحث توجه نکرده است.

ب. گویا وی تصور کرده کشف‌های علمی ممکن است بتوانند اثبات کنند که هر مفهومی جزء ذاتیات هر موضوعی است. برای مثال، بر اساس ادعای وی، عقلاً هیچ اشکالی ندارد که روزی علوم تجربی اثبات کنند که دو متر بودن طول و عرض نیز جزء مفهوم و ذاتیات جسم است. و به همین دلیل، ممکن است در آینده گزارهٔ ترکیبی کاذب «هر جسمی دو متر است» تبدیل به تحلیلی صادق شود. ریشهٔ بی‌توجهی به این گونه لوازم بی‌توجهی به مفهوم تحلیلی و ترکیبی است.

۵. علاوه بر این، دو شاهد و مثال از اسمیت برای درستی ادعایش ذکر کردیم.

در پاسخ به این دو مثال می‌توان گفت:

در مثال اول، این اشکال وجود دارد که برخلاف دیدگاهش، جزء بودن مفهوم امتداد برای جسم می‌تواند ناشی از نظریات علم فیزیک نباشد، بلکه براساس

تقسیم عقلانی و فلسفی موجود به مادی و مجرد باشد که وابسته به پیشرفت‌های علمی و تجربی نیست.

در مثال دوم ($۷ = ۲ + ۵$) نیز، برخلاف تصور اسمیت، اعداد مفاهیمی مستقل از یکدیگر دارند و ارتباط‌های لازم و ملزومی که میان مفاهیم ریاضی وجود دارد غیر از ارتباط ذاتی یک مفهوم با مفهوم دیگر است.

در این مثال هم، به‌رغم بحث‌های گسترده ابرهارت، ماس و پیش از آنها ولف و لایبنیتز درباره تفاوت معانی ذاتی با اوصاف جدانشدنی از ذات [لوازم]، گویا اسمیت توجهی به این تفاوت پیدا نکرده است.

توضیح آنکه اگر اسمیت به این حقیقت که اعداد مفاهیمی مستقل از یکدیگرند تن ندهد و درباره همین نمونه، یعنی $۷ = ۲ + ۵$ ، ادعا کند که عدد هفت مفهوم دو و پنج را دربردارد، باید بپذیرد که عدد هفت هفت یک، چهارده نیم، بیست‌وهشت ربع و بی‌نهایت مفهوم دیگر را نیز به همین ترتیب دربردارد و هر مفهوم عددی در ریاضی دربردارنده بی‌نهایت مفهوم است که بدون همه آنها فهمیده نمی‌شود، درحالی که بطلان این ادعا کاملاً روشن است.

بنابراین، هیچ‌یک از دلایل فیلسوفان غرب بر نسبی بودن تحلیلی و ترکیبی قوت لازم را ندارند، بلکه قابل ابطال‌اند.

نتیجه‌گیری

هرچند تعاریف قضایای تحلیلی موهم این است که تحلیلی بودن یک قضیه با توجه به اختلاف افراد در فهم موضوع قضیه متفاوت می‌شود، چون مفهوم موضوع و محمول قضیه، در واقع، انعکاس عالم واقع‌اند و مفاهیم تنها ابزاری برای فهم عالم واقع‌اند و در هنگام استفاده از آنها خود مفاهیم مغفول‌عنه واقع

می‌شوند و جز در بحث‌های زبانی به آنها نگاه استقلال‌ی نمی‌شود، نمی‌توان تحلیلی بودن یا ترکیبی بودن را نسبی دانست؛ البته، می‌توان قضایای تحلیلی را چنان تعریف کرد که تحلیلی بودن با توجه به برداشت افراد متفاوت شود، اما در این صورت، دیگر قضایای تحلیلی ابزاری برای فهم عالم واقع نخواهند بود و این تقسیم هماهنگ با مبانی معرفت‌شناختی نخواهد بود. بنابراین، تحلیلی بودن و ترکیبی بودن تابع واقعیت‌های خارجی مربوط به موضوع است، یعنی قضایای تحلیلی در واقع گزارشی از واقعیت‌ها هستند، نه تابع اذهان و شرایط آگاهی افراد. آری، چه‌بسا افرادی به غلط مفهومی را جزء موضوع [یا از لوازم بین یا غیربین ذات موضوع] بدانند، یعنی به اشتباه آن را تحلیلی به حساب آورند، اما با دقت بیشتر یا با کشف‌های علمی معلوم شود که برداشت آنها نادرست بوده است. توسعه، تکمیل و اصلاح دانش‌ها به علومی که مستقیماً به تجربه برمی‌گردند اختصاص ندارد. اما در برخی حوزه‌های علوم غیرتجربی، واقعیت‌ها و معرفت‌هایی تغییرناپذیر وجود دارند.

کتابنامه

- ابوترابی، احمد (۱۳۸۶). *ماهیت قضایای تحلیلی نزد فلاسفه غرب و منطق‌دانان مسلمان*، پایان‌نامه دکترای رشته فلسفه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ابوترابی، احمد، «قضایای تحلیلی و ترکیبی کاوشی در تعاریف قضایای تحلیلی و ترکیبی» در: *معرفت فلسفی*، بهار ۱۳۸۷، شماره سوم (۱۹).
- استرول، آروم، (۱۳۸۳). *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۶). *در آمدی بر معرفت‌شناسی و مبانی معرفت‌دینی*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- سرل، جان آر. (۱۳۸۰). «فلسفه تحلیلی»، ترجمه محمد سعیدی‌مهر، در: *گری لینگ، ای. سی و دیگران، نگرش‌های نوین در فلسفه*، ترجمه یوسف دانشور و دیگران، قم: مؤسسه طه - دانشگاه قم.
- طوسی، خواجه‌نصیرالدین (۱۳۲۶). *اساس الاقتباس*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، تهران.
- غفاری، حسین (۱۳۸۶). *بررسی مبادی فلسفه نقادی*، تهران: انتشارات حکمت.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳). *رساله کشف ایمانوئل کانت (شرح و توضیح هنری ای. آلیسون)*، ترجمه مهدی ذاکری، قم: دانشگاه مفید.
- گری لینگ، ای. سی و دیگران (۱۳۸۰). *نگرش‌های نوین در فلسفه*، ترجمه یوسف دانشور و دیگران، قم: مؤسسه طه - دانشگاه قم.
- Ayer, Alfred Jules (1949). *Language truth and logic*, Dover Publications Inc, USA New York.
- Bennett, Jonathan (1996). *Kant's Analytic*, Cambridge University Press, London New York.

- Edwards, Paul (ed) (1972). *The encyclopedia of philosophy*, Macmillan and Free Press, Collier Macmillan, New York London.
- Ewing, A. C. (1938). *A short Commentary on Kant's Critique of Pure reason*, The University of Chicago press.
- Haack, Susan (1980). *Philosophy of logics*, Cambridge university press, London.
- Hospers, John (1967). *An introduction to philosophical analysis*, Prentice Hall Inc & Englewood Cliffs, N. J.
- Hume, David (1991). *An enquiry concerning human understanding my own life - An abstract of A treatise of human nature, Introduction notes/ and editorial arrangement by Antony Flew*, Open court publishing Company.
- Kant, Immanuel (1965). *Critique of pure reason*, Translated by Norman Kemp Smith, 'ST Martin's Press, New York.
- ----- (2004). *Prolegomena to any future metaphysics*, Translated by Gary Hatfield, Cambridge University Press, USA.
- Kemp Smith, Norman (1992). *A Commentary to Kant's Critique of Pure reason*, Humanities Press, London.
- Leibniz, Gottfried Wilhelm Von (1977). *Leibniz philosophical writings*, edited by G. H. R. Parkinson, translated by mary morris and G. H. R. Parkinson and Littefield, Totowa New jersey.
- Lewis, white Beck (1992). «Can Kant s synthetic judgments be made analytics», in: Ruth F. Chadwick & Clive Cazeaux (eds.), *Kant, Immanuel critical assessments*, v.II, Rutledge press, London New York.
- Quine, Willard Van Orman (1963). *From a logical point of view*, Harvard university press, London and England, Second Edition revised.